

## مباحث حقوقی و اداری در منابع تاریخ اسلامی مناسبات ارضی مسلمین در سواد

اثر: دکتر آذر آهنچی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۴۷ تا ۱۶۲)

### چکیده:

مباحث حقوقی از قبیل قرار دادهای صلح، خراج، قضاچه، تقسیم اراضی و ... در ارتباط با فتوح مسلمین در منابع تاریخی اسلامی مطرح شده است. مسئله مهمی که باید در بررسی چنین گزارش‌هایی مورد توجه باشد، شباهت و نزدیکی گزارش تاریخی با کتب احکام است که اصولاً روش و بنای متفاوت از کتب تاریخی دارند. در واقع عوامل و جریان‌هایی موجب شده‌اند تا منابع به جای خبر صرف تاریخی از یک حادثه به هنگام وقوع آن به شرح و بسط اموری بپردازند که مربوط به محدوده زمان معین نیستند، بلکه طی دو سه قرن ایجاد و تکوین یافته‌اند. در این مقاله سعی می‌شود با بررسی گزارش‌های متنوع در باره قراردادهای صلح سواد اینگونه عوامل تا حد ممکن نشان داده شود. در این ارتباط تحقیقات دنت (Dennett) درباره خراج و جزیه مورد ارزیابی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: فتوح مسلمین، مناسبات ارضی، قراردادهای صلح.

### مقدمه:

مباحث حقوقی و مسائل اداری در ارتباط با فتوح صدر اسلام در منابع مطرح شده اند. مسئله اصلی در فتوح این دوره برای مسلمین عبارت بوده است از نحوه فتح یک مکان - اینکه عَنوَه «به جنگ» یا با تسلیم و صلح اهالی فتح شد - و دسته‌بندی های سرزمین‌های مفتوحه در قلمرو اسلامی. تحت این مسئله کلی و اصلی، سؤالات فرعی متعددی مطرح شده است در مورد اینکه نواحی مفتوح و مالکان جدید باید چه وضعیتی داشته باشند و نیز در مورد وضع حقوقی مسلمانان، قراردادهای صلح مسلمین، مباحث خراج، فیء (اصطلاح فقهی فیء به استناد قرآن مجید سوره ۵۹ آیه ۷، منظور اموالی است که از دشمن به صلح گرفته می‌شود. در کتب احکام آن را به معنی عام غنیمت به کار برده‌اند.) قطاعه، تقسیم اراضی و عطایا، در سبک حقوقی به تفصیل بحث شده‌اند.

### روش بررسی:

در بازسازی و استفاده از این نوع گزارش‌های تاریخی باید به یک مسأله مهم یا صحیح‌تر اینکه به یک مشکل توجه شود و آن شباهت و نزدیکی بسیار زیاد بین این گزارش‌ها در منابع تاریخی و کتابهای احکام و خراج است. مسلم است که کتابهای حقوقی و احکام مدتها بعد از پایان فتوحات شیوه‌ها و تدابیری که در زمان فتوح اتخاذ شد و به تدریج تحت اصول و قواعد معینی درآمد که از طریق سازمانها و نهادهای مخصوص اجرا می‌شد، ضبط کرده‌اند. به عبارت دیگر، این کتابها از جمله؛ الخراج ابویوسف، الاموال ابو عبید قاسم بن سلام یا الخراج قدامه قواعد و قوانین را غالباً از جنبه فقهی و حقوقی، البته با نگرش‌های متفاوت از یکدیگر توضیح می‌دهند. اشکال گزارش‌های تاریخی در این است که این‌جا نیز هدف شرح و توضیح مسایل حقوقی و اداری است، لذا این سؤال پیدا می‌شود که آیا برای شاهدان و راویان نخستین - با توجه به سلسله اسناد در روایات - در زمان فتوح این سؤالات مطرح بوده است و آیا قوانین و قواعد و نهادها و سازمان‌های مربوط بدانها به همان شکل که در کتابهای احکام مضبوطند، هنوز ایجاد شده و تکوین یافته بود؟

لازم به تذکر است، این توضیح ابداً این مفهوم را ندارد که کتابهای احکام و شبیه آنها منابع تاریخی، بر واقعیت مبتنی نیستند. برعکس آنها تا حدود نسبتاً زیادی مبتنی بر واقعیتند و انتظار هم می رود که این وقایع گزارش شده باشند، لیکن این چنین گزارش ها با کتب احکام که در بالا وصف آن شد، باید این تفاوت مشخص را داشته باشند که چنین روایاتی صرف خبر از وقوع یک پدیده تاریخی واحد، مسائلی را که مستقیماً به جنگ مربوطند، نقل کنند. برای مثال یک ناحیه عنوه و جای دیگر به صلح و تسلیم اهالی فتح شد و با این خبر صرفاً نحوه فتح بیان می شود. این گونه گزارش ها معمولاً هسته اصلی روایاتی را تشکیل می دهند که امروز موجودند؛ به این هسته اصلی مطالبی که در واقع حاصل و نتایج آن حوادث است اضافه شده است، آن هم نه نتایج بلافصل بلکه جریان هایی که لافل تا اواسط عهد بنی امیه پدید آمده بود. بنابراین آنها برای فتوح مسائل فرعی و ثانوی محسوب می شوند. از این رو اگر این روایات به منزله خبر صرف تاریخی از یک حادثه در زمان وقوع تلقی شوند، تغییرات تدریجی که در قوانین ایجاد شده و مهمتر از آن انگیزه ها و عواملی که در پشت آن مؤثر بوده است، مجهول می ماند. امروز در بین تحقیقات جدید کم نیستند تألیفاتی که از روی این گزارش ها مسائل حقوقی و سازمانهای اداری قرون نخستین هجری را بازسازی کرده اند و به دلیل بی توجهی به این مشکل، غالباً فایده ای بیشتر از نقل و تجدید مطالب بر آنها مترتب نیست.

در بین مباحث حقوقی، گزارش های مربوط به معامله مسلمین با اهالی نواحی فتح شده تفصیل و اهمیت بیشتری دارند. مفصل ترین این گزارش ها درباره معامله مسلمین با اهالی سواد و شیوه های تملک اراضی در آنجاست، که حتی در برخی منابع مانند تاریخ طبری این موضوع در فصلی جداگانه بحث شده است. در اینجا سعی می شود براساس شناخت متون و تفکیک موضوعات آن، مطالب ثانوی که بر گزارش ها اضافه شده اند و عوامل مؤثر در آن، در قالب نگرش تاریخی و نه حقوقی، تا حد امکان روشن گردد.

قبل از ورود به اصل موضوع، لازم است از تحقیقات دانشمندان در این خصوص به اجمال بحث شود. چنانکه مشهور است حق تقدم با مستشرقین اروپایی است و

در رأس آنان ولهاوزن (Wellhausen) قرار دارد. او بازسازی وقایع تاریخی را بانقد متون توأم کرد و در اثرش بنام «دولت عرب و سقوط آن» مسایل مالی مسلمین و شیوه‌های اداره ارضی را به اجمال مطرح نمود و بسیاری از مطالب کتب احکام و تاریخ را ساختگی دانست و حمل برکوشش فقها و راویان ادوار بعد کرد که به نظر وی می‌خواستند قوانین را در قلمرو خلفا باشرع اسلام تطبیق دهند. محققان متقدم دیگر از جمله کایتانی (Caetani)، بکر (Becker) و گرومن (Grohmann) در تحقیقات خود راجع به بخش‌های مختلف قلمرو اسلامی همین نظریه را پذیرفتند. آنان باوجود دقت در استفاده از منابع به نتیجه‌گیری‌هایی پرداخته‌اند که تا حدود زیادی مبتنی برتصور و فرضیه‌های شخصی است. نظریه‌های آنان باوجود نکات مثبت و قبول همه جانبه‌ای که برای مدتها یافت، در تحقیقات بعدی مورد تجدید نظر و در برخی موارد غیر قابل قبول تلقی شد. تألیفات اخیر بطور اختصاصی مسایل مختلف حقوقی و اداری مسلمین را در قرون نخستین هجری بررسی کرده‌اند، از جمله می‌توان از آثار متعدد شاخت (Schacht) درباره حقوق اسلامی و فاتال (Fatal) راجع به وضع غیر مسلمانان در متصرفات اسلامی، اثر دنت (Dennett) راجع به خراج و جزیه و اثر لوکه گارد (Lokke gard) در خصوص نظام مالیاتی اسلام نام برد. آثار دو محقق اول که با دقت کافی و نگرش علمی توأم است، از نظر فقهی مسایل را بررسی می‌کنند. اثر دنت که بجاست از آن جداگانه بحث شود، براساس نقد تئوری ولهاوزن و همکفرانش، مسایل مالی قلمرو اسلام را با توجه به جریانهای تاریخی مورد بررسی قرار داده است و با بیطرفی علمی نتایج سودمند بدست می‌دهد. با وجود این برخی نظریه‌های وی را می‌توان حاصل نتیجه‌گیریهای شخصی وی دانست. همه این آثار باوجود دقت کافی و نظریه‌های معتبر، در برخی موارد قابل تجدید نظرند. آثار محققان عرب با وجود وقوف کامل بر موضوع و استفاده دقیق از منابع به توضیح نظام مالی و اداری اسلامی توجه دارند و بیشتر به صورت نقل منابع است. از جمله آثار جرجی زیدان، حسن ابراهیم حسن، عبدالعزیز الدوری و ضیاءالدین‌الریس را می‌توان نام برد. اخیراً کتابی از آقای ابوالقاسم اجتهادی با عنوان «وضع مالی و مالیّه مسلمین» به فارسی منتشر شده است که

می‌توان آن را در ردیف آثار محققان عرب به شمار آورد.

اکنون در خصوص موضوع نوشته حاضر، دربارهٔ معاملهٔ مسلمین با اهالی سواد و تدابیری که عُمَر (خلیفه عمر بن خطاب، ۱۳ - ۲۳ هـ) برای ادارهٔ اراضی و نحوهٔ تملک در آنجا اتخاذ کرد، در منابع، چندین نامه که بین خلیفه عمر و سَعْد (سعد بن ابی وقاص، سردار جنگ قادسیه، فو. ۵۵ هـ) مبادله شده بود و نیز روایات متعدد دیگر نقل شده‌اند. مجموع این گزارش‌ها را براساس مطلب اصلی‌شان می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. هر سه گروه روایات در این امر متفق‌اند که تصمیمات دربارهٔ سواد بلافاصله بعد از فتح قادسیه اتخاذ شد. دستهٔ اول روایات که تعدادشان بیشتر است، براین عقیده‌اند که خلیفه عمر به عنوان اولین راه حل به دولتی کردن اراضی فکر کرد و بدان اقدام نمود. مطابق روایات گروه دوم، خلیفه ابتدا می‌خواست اراضی را بین سپاهیان تقسیم کند، اما بعد منصرف شد. روایات دسته سوم می‌گویند، عمر قسمتی از اراضی سواد را بین جریر بن عبدالله بَجَلِی (رئیس قبیلهٔ که در عهد عمر در فتح عراق شرکت داشتند) و افراد قبیلهٔ وی تقسیم کرد، ولی بعداً این زمین‌ها را از آنان پس گرفت. بعلاوه منابع و نیز کتب احکام به طور کلی از این عقیده دفاع می‌کنند که اراضی ساسانیان و اشراف که سواد را ترک کرده بودند، به وسیلهٔ عمر عمومی و دولتی اعلام شد.

اولین روایتی که طبری نقل می‌کند، گزارش مفصل زیاد بن سَرْجَس است. از جمله بخش‌های این روایت دو نامه از سعد به عمر و جواب آنهاست که به صورت نقل قول، نه متن نامه، بیان شده است. راوی خود در خصوص نامهٔ اول سعد توضیح می‌دهد، آنس بن مالک نامی آنرا به مدینه برد. سعد در این نامه راجع به نحوهٔ معاملهٔ مسلمین از عمر سؤال کرد. در شرح نامه آمده است که اهالی بانقیاء و بسما صلح قبلی را حفظ کرده‌اند و بقیهٔ مردم مجبور شدند علیه مسلمانان بجنگند. (طبری، محمد بن جریر، تاریخ زُسل و الملوک، لیدن ۱۷ ج، ۱۸۷۹ بعد - چاپ افست تهر - ردیف ۱، ص ۲۳۶۹) از متن نامه بیش از این مطلبی نقل قول نشده است. دومین نامه که راوی در همین گزارش نقل می‌کند، به وسیله ابوالهیّاج نامی به عمر ارسال شد. سعد در آن اوضاع سواد را برای خلیفه وصف می‌کند و راه حلی که مسلمانان می‌توانستند بدان اقدام کنند، پیشنهاد

می دهد. از جمله توصیفاتی که سعد از اوضاع سواد می کند اینکه: «فانا بارض رغیبه و الارض خلاء عن اهلها و عددنا قلیل». (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۶۹) شرحی که سعد از وضع سواد داده است، در مجموع قابل اعتماد است. عقیده وی راجع به صلح با مغلوبین و تشویق آنان به برگشت، قانع کننده است. بخصوص که فاتحان قصد داشتند در سرزمین فتح شده سکونت گزینند. اما آنچه راجع به صلح اهالی بانقیاء و بسما در نامه گزارش شده است با واقعیات تاریخی مطابقت ندارد. منابع تصریح دارند که مرزداران ایران بعد از عزیمت خالد بن ولید (خالد بن ولید مخزومی از سرداران معروف اسلام و اولین کسی که در عهد ابوبکر به عراق لشکر کشید و حیره را فتح کرد. فو. ۲۱ هـ)، از سواد به شام، (مطابق منابع آخر سال ۱۲ هـ) مُثَنّی بن حارثه، (از رؤسای قبیله بکر بن وائل ساکن بیابانهای مرزی سواد)، و سپاهیان را از همه نواحی اشغال شده بیرون راندند. این عقب نشینی در نتیجه شکست مسلمانان در جنگ جِسْر (مطابق منابع سال ۱۳ هـ در ساحل شرقی فرات) قطعی شد. بنابراین حفظ صلح در این نواحی قبل از جنگ قادسیه مقرون به صحت نیست. بعلاوه مطالب بسیار مغشوش است. درکنار صلح حیره و بانقیاء و بسما از صلح عین التمر و انبار بحث می شود، در حالی که این نواحی با جنگ فتح شد و معامله مسلمین با آنان کاملاً متفاوت از حیره بود.

زیاد بن سرجس روایت خود را با گزارش مفصلی درباره سخنانی خلیفه عمر در مدینه ادامه می دهد. طبق آن عمر و مشاورانش پیشنهادهای سعد را درباره سواد تأیید کردند و تصمیم گرفتند، مسلمین مردمی را که به ساسانیان کمک نکردند و صلح نمودند، طرد نکنند. اگر آنان به صلح وفادار نماندند، سعد باید با آنان قرار داد جدید ببندد. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۶۹) تقریباً غیر ممکن است که تعیین کنیم این نوع صلح و قرار داد طبق احکام جهاد به کدام یک از انواع صلح تعلق دارد. شموکر می گوید، می توان تصور کرد که نوعی قراردادهای محلی بعد از جنگ قادسیه در سواد منعقد شده باشد. (Schucker, untersuchung zu einigen (Bodenrechtlichen Konsequenzen, 23 wichtigen) طبق این احکام مسلمانان کسانی را که قرار داد صلح را نقض می کردند، دشمن محسوب می داشتند و با آنان می جنگیدند. (ماوردی، احکام

السلطانیه، قاهره ۱۹۶۰ / ۱۳۸۰، ص ۶۳، ۱۷۵؛ ابویوسف یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخرج، ص ۲۳۰، ۲۳۱) زیاد بن سرجس در خصوص نامه های منسوب به عمر می گوید، عمر به سعد توصیه می کند با اهالی با اغماض رفتار کند و با آنان که قرار داد صلح ندارند و آنان که دارند یکسان رفتار نماید. راوی اضافه می کند که عمر از سعد می خواهد با اهالی و کشاورزان صلح کند، چه بخواهند مهاجرت کنند و چه بمانند و جزیه دهند و در صورتی که سعد نخواهد با آنان صلح کند، می تواند آنان را از سواد طرد کند و به مکانهایی که فرار می کنند و یا پناهنده می شوند، برساند (طبری، تاریخ ۱ / ۲۳۷۰).

تناقض و به هم آمیختگی این اخبار دال بر این است که این مطالب پراکنده ارزش سند تاریخی ندارد. منطقاً هیچ سپاهی وسایل فرار دشمن خود را فراهم نمی کند. مطابق منابع، سعد پس از پیروزی در قادسیه در تعقیب فراریان اهتمام تمام کرد و سپاهیان را به همه جهات و اطراف فرستاد تا فراریان را اسیر کنند. (طبری، تاریخ ۱ / ۲۴۷۶) به علاوه وجود قرار داد بین طرفین که در روایات تأکید می شود، اساس تاریخی ندارد. جایی مثل سواد که به جنگ فتح شد قرار داد صلح نداشت. مسلمین می توانستند هر نوع که بخواهند با مغلوبین معامله کنند. آنان به دلایلی که گذشت راغب بودند اهالی به سواد برگردند. توافق هایی که احتمالاً بر سر میزان خراج صورت گرفته است به معنی عهد صلح نیست. برای اثبات این مدعا دلیل عینی داریم و آن وجود معدود عهدنامه های صلح برای نواحی است که با تسلیم اهالی فتح شده اند. عنوان متن مصالحه، عنوان قرار داد صلح است. نام دو طرف مصالحه و شاهدان ذکر شده است. در متن قید شده که طرف صلح اهل ذمه می شوند. شرایط حفظ صلح و مواردی که انجام آن از جانب مغلوبین، عهد را بی اعتبار می کند و تاریخ مصالحه، نکات دیگر قرار دادهای صلح هستند. چنین عهد نامه هایی از جمله در مورد حیره، مردم ایلیا در فلسطین و ناحیه لُد در همانجا و جابیه در شام موجود است. برخی مطالب مثل وجود قرار دادهای صلح، اعزاز فرستاده نزد ایرانیان، ارسال غنایم و خبر فتح به مدینه در مورد زدو خورد های بسیار کوچک و جنگهای بزرگ بطور یکنواخت تکرار می شود و به احتمال زیاد دلیل آن این است که راویان می خواستند با ذکر همه نوع مقررات و تشریفات، فتوحات را با اهمیّت جلوه دهند.

مطلب دیگر که موضوع اصلی روایات است، دولتی و عمومی کردن اراضی بوسیله عمر است. روایات دسته اول چنانکه گذشت، می‌گویند عمر از همان ابتدا مصمم بود، اراضی سواد را دولتی کند و آن را اجرا نمود. این گزارش‌ها در ارتباط با نوع اراضی و شرایط آن و استدلال‌های منسوب به عمر با یکدیگر اختلاف دارند. یزید بن حبیب و عبدالله بن حازم معتقدند، زمین‌هایی که بدانها خراج تعلق می‌گرفت، دولتی اعلام شد. (البلاذری، احمد بن یحیی، کتاب فتوح البلدان، قاهره ۱۹۵۶-۵۷، ص ۳۲۵-۲۶) شعبی که از جدی‌ترین مدافعان نظریه عمومی کردن اراضی است، در روایتی آن را به اراضی سلطنتی ساسانیان منحصر می‌کند و در روایتی دیگر حدود آن را مشخص می‌کند، با این بیان که اراضی سواد بین جبال و عذیب (مطابق یاقوت، معجم البلدان عذیب وادی است در چهار میلی قادیسیه از منازل قبیله بنو تمیم) قابل خرید و فروش نیستند. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۷۵-۷۶) حدود جغرافیایی مذکور، چون جبال مشخص نیست، مبهم است و بعلاوه نوع اراضی نیز مشخص نشده‌اند. شعبی و محمد بن سیرین در این خصوص می‌گویند که عمر هنگام قرارداد صلح، آنچه مربوط به جزیه است به قرآن مجید سوره ۵۹ آیه‌های شش و هفت استناد جست که به املاک بنونضیر مربوط می‌شود. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۷۲-۷۳)

اولین اشکال در این گزارش عبارت «عقد صلح» است. سواد عَنَوَةٌ فتح و برای آن عقد صلح وجود نداشت. دنت بحق می‌گوید، حکام و امرای ساسانی که رفته بودند، مسلمانان با چه مسئولی می‌خواستند، قرارداد صلح ببندند. (دنت، جزیه در اسلام، ترجمه فارسی، تهران، ۱۳۴۰، ص ۳۳) روایاتی که قبل از این نقل شد، به صراحت می‌گویند، مسلمین سعی می‌کردند، اهالی را به برگشت تشویق کنند. در خصوص آیات سوره ۵۹ قرآن مجید، اینکه عمر در اتخاذ تصمیماتش به قرآن و سنت تمسک کرده است یا نه، مورد سؤال نیست. مسأله این است که در قرآن و در روایات مربوط به تصرف املاک بنونضیر از فروش و ممنوعیت فروش این املاک صحبت نشده است. بحث از عدم تقسیم آن است آن هم با تعیین نام کسانی که باید از آن بهره‌مند می‌شدند - حضرت رسول اکرم (ص)، خانواده‌اش و فقرا (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۹) اما شعبی به دستور عمر، نصیب برندگان را به کسانی اطلاق می‌کند که خدا زمین را به آنان



بخشیده است (من افاء الله). اگر معنی لغوی «من افاء الله» قابل تفسیر باشد، معنی اصطلاحی آن در حدود قوانین جهاد کاملاً روشن است و به کسانی اطلاق می‌شود که در جنگ شرکت کرده‌اند. توضیح بیشتر در این مورد، گرچه از اصل موضوع دور می‌شود، بی‌فایده نیست. به دلیل میزان سهمی که سپاهیان از غنائم می‌بردند، در روایات به زمان شرکت آنان در جنگ، اشاره می‌شود که چه کسانی از ابتدا و چه کسانی بعداً به منزله سپاه کمکی (ممدّین) در جنگ شرکت کرده‌اند. تقدّم و تأخّر سپاهیان کمکی نیز ملاک مقدار سهمی بوده است که آنان از غنائم می‌بردند.

در مقابل روایاتی که جلب نفع عامّه را دلیل دولتی کردن اراضی می‌دانند، ابراهیم تیمیمی، بدون مشخص ساختن نوع زمین می‌گوید: عمر از ترس نزاع احتمالی بین مسلمین بر سر آبیاری اراضی، از تقسیم آن منصرف شد. (بلاذری، فتوح البلدان، ۳۲۹؛ ابرویوسف، الخراج، ص ۲۳)

طبق گزارش‌های دسته دوم اراضی دولتی و سلطنتی ساسانیان، عمومی اعلام شد. مطابق روایات زیاد بن سرجس وضع زمین‌های خراجی کاملاً روشن بود و آنها به صاحبانشان و به دهقانان در ازای خراجی که قبلاً به ساسانیان می‌پرداختند، برگردانده شد. زمین‌هایی که به این دسته تعلق نداشت، به فرمان عمر دولتی شد و آنها عبارت بودند از املاک سلطنتی، املاک کسانی که با ساسانیان سواد را ترک کرده بودند و اموال آتشکده‌ها، به علاوه جنگل‌ها، باتلاق‌ها، جاده‌ها و کارونسراها و مناطق بین جاده‌ها و راوی اضافه می‌کند که این اراضی و اموال نمی‌توانست بین غازیان تقسیم شود، زیرا در سراسر سواد پراکنده بودند، لذا مأموران مورد اعتماد، که خود غازیان آنانرا انتخاب کرده بودند، این اراضی را اداره می‌کردند. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۷) توضیح اخیر آنچه را که راوی در سطور بالا درباره دولتی کردن اراضی به فرمان عمر گفته است و شرح آن گذشت، عملاً نقض و نفی می‌کند.

طبق گزارش عمر بن محمد، مسلمانانی که در جنگ شرکت نکرده بودند به غازیان اجازه ندادند این نوع اراضی و املاک را که از جبال ایران تا جبال عربستان پراکنده بود، بفروشند، لذا مسلمانان این اراضی را تقسیم نکردند. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۶۷-۶۸) صرف نظر از حدود جغرافیائی مذکور که مبهم است این سؤال پیدا می‌شود، آیا

کسانی که در جنگ شرکت نکرده بودند می‌توانستند و اختیاری داشتند تا در مورد تقسیم غنائم تصمیم بگیرند؟ بخش قابل توجهی از روایات شرح مفصل تقسیم غنائم است. مطابق آن سردار سپاه به همراه سپاهیان غنائم را تقسیم می‌کردند و یک پنجم آنرا (خمس) به مدینه می‌فرستادند. همین راوی می‌گوید: فقرا در سواد بعدها از والی خواستند، اراضی را بین آنان تقسیم کند. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۶۸) قید زمان بعد، مانع از آن است تا بدانیم چه مدت اینگونه بحث‌ها درباره ادعاهای حقوقی در سواد ادامه داشته است.

دو گزارش دیگر از روایات دسته دوم نزد طبری متعلق به ماهان است. راوی در روایت اول - به ترتیبی که نزد طبری مضبوط است - می‌گوید سواد عنوة فتح شد و همینطور سرزمین های بین سواد تا رود بلخ (منظور رود جیحون است) اهالی تشویق شدند که قرارداد صلح ببندند. آنان این کار را انجام دادند و تحت ذمه هستند و زمین های آنان به خودشان تعلق دارد. مع هذا اراضی خانواده سلطنتی و پیروان آنان در این قرار داد منظور نشده است و به غنیمت کسانی در آمده است که خدا به آنان عطا کرده است. در متن «من افاء الله» راوی خود بعد از این عبارت اضافه می‌کند، غنیمتی از فتوح نیست که مطابق کلام خدا تقسیم نشود. (ولا یكون شیئ من الفتوح فیأ حتی یقسم و هو قوله: ما غنمتم شیئ مما اقتسمتم) (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۷۲-۷۳) عبارت اخیر همه مطالبی را که راوی در سطور بالا درباره تقسیم غنائم به استناد قرآن گفته است، نفی می‌کند. نکته دیگری که قبلاً نیز از آن بحث شد، عهد صلح سواد است. سواد به جنگ فتح شد، میزان مالیاتی که در زمان بعد از فتح از اهالی گرفته می‌شد و توافقی که احتمالاً بر سر آن شده بود به معنی قرار داد یا عهد صلح نیست. به علاوه باید سؤال کرد، اگر این گزارش چنانکه تأکید می‌کند مربوط به قوانینی است که به وسیله عمر بعد از فتح قادیسیه وضع شد، چرا فتوح و شرایط صلح سرزمین های تا جیحون بدان الحاق شده است. فتح نواحی شرقی ایران تا پایان عهد عثمان (مقتول ۳۵ هـ) ادامه داشت. تصرف سواحل جیحون و ماورای آن در عهد حجاج یوسف ثقفی (فوت ۸۳ هـ) عامل عبدالملک بن مروان تمام شد.

در روایت دوم همین راوی (ماهان) می‌گوید، خلیفه عمر به سعد نوشت زمینها را

بین غازیان تقسیم کند. یک چهارم برای آنان و یک پنجم برای کسانی که محق هستند. - منظور بیت المال است، اما غازیان تصمیم می‌گیرند اراضی سواد را تقسیم نکنند، بلکه افرادی را مأمور کنند، زمین‌ها را احیا و کشت کنند و درآمد سالیانه آن را بین آنان تقسیم نمایند. قابل ذکر است که راوی در این روایت اخیر وسعت اراضی را بین حلوان و عراق تعیین می‌کند. (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۶۸۶۹) فتح حلوان مطابق منابع دو سال بعد از جنگ قادسیه، یعنی بعد از جنگ جولای در سال ۱۶ هـ انجام شد. همه روایات متفقند که حلوان به صلح فتح شد. جریر بن عبدالله با آنان قرار داد صلح بست. (بلذری، فتوح البلدان، ص ۳۷۰) بنابراین شرایطی کاملاً متفاوت از سواد داشته است. گذشته از این در فتوح داخل ایران که شهر به شهر انجام گرفت، نحوه معامله مسلمان با اهالی و توافق‌هایی که بعد از آن انجام می‌گرفت، متفاوت بود. این وضعیت در منابع مکرر وصف شده است. دسته‌های سپاهیان در حالی به یک ناحیه گسیل می‌شدند که هیچ ارتباطی با مبدا خود در سواد نداشتند. لذا چاره‌ای هم جز این نداشتند متناسب با شرایطی که با آن برخورد می‌کنند، تدابیری اتخاذ نمایند. در منابع به صراحت قید شده است که در دوره خلفای راشدین و در عهد بنی‌امیه قوانین کاملاً یکسان برای قلمرو خلفا وجود نداشت. از این رو احتمال قوانین یکسان برای نواحی مختلف در زمان فتوح بسیار ضعیف است. توضیح بیشتر در این باره خارج از این بحث است.

وجود گزارش‌های متناقض حتی نزد یک راوی واحد و عدم اتفاق روایات در خصوص مسائل اصلی دلیل روشنی است بر اینکه آنها علاوه برداشتن اغلاط و خلط یک کل واحد نیستند و صرفاً درباره یک حادثه واحد به هنگام وقوع آن خبر نمی‌دهند. مؤید این نظر، آمیختن حوادثی است که در زمانها و مکانهای متفاوت رخ داده‌اند. از جمله مورد فتح سواد و نواحی جیحون. به این دلایل برخلاف نظر دنت، نمی‌توان مضمون روایات را به حقایقی تعبیر کرد که متعارض نقل شده‌اند. (دنت، جزیه در اسلام، ۲۰) در برخی موارد اصل وقایع تحریف شده است. نکات دیگری که در نظریه دنت قابل تجدید نظرند، نحوه انتقاد وی از شیوه محققان متقدم، بخصوص ولهاوزن و کایتانی است و نتیجه‌گیری می‌کند، نباید فرضیه‌هایی مطرح کرد که براساس یک

روایت باشد، بلکه باید روایات تاریخی به طور عموم تطبیق داده شود. (دنت، جزیه در اسلام، ۱۵) جزء اخیر پیشنهاد وی قابل قبول است، اما این امر وقتی عملی است که روایات اول در خودشان و بعد با یکدیگر مقایسه شوند. در واقع دنت از مسئله نقد منابع سطحی گذشته است. ایراد اصلی بر ولهاوزن و همفکران او صرفاً در این نیست که آنان جزئی از یک روایت یا یک روایت واحد را اساس فرضیه‌های خود قرار داده‌اند، بلکه انتقاد اصلی بر آنان از این جهت وارد است که آنان نوعی طبقه بندی مصنوعی از روایات برحسب مکان کرده‌اند و مسئولیت صحت و سقم آن را متوجه مصنفین قرن دوم و سوم هجری مانند ابن هشام، ابن اسحاق، مدائنی، سیف بن عمر و غیره نموده‌اند و براین مبنا برخی را بر بعضی دیگر ترجیح داده‌اند. در صورتی که این روایات از بدو ایجاد تا زمانی که به صورت مکتوب درآمد حتی بعد از آن که این منابع مکتوب بوسیله مورخین قرن سوم هجری به شکل اثر تاریخی تدوین گردید، یک جریان اقلاداً دوپست و پنجاه ساله را طی کرده‌اند و تقریباً همگی خواص مشابه دارند و امروز تعیین مکان این روایات که آیا کوفی یا عراقی یا حجازی هستند، غیر ممکن است.

دنت در ردّ نظریه محققان مذکور، راجع به اینکه فقهای قرن دوم هجری کلیشه‌وار سازمانهای حقوقی جدید را به خلفای راشدین ارتباط داده‌اند، می‌گوید: با پانزده دقیقه مطالعه کتاب بلاذری روشن می‌شود که مقررات فتح در عهد اموی و عباسی تغییر یافته است (منظور مؤلف میزان خراج و جزیه است). (دنت، جزیه در اسلام، ۱۹) در جواب می‌توان گفت: بلاذری مثال درستی برای کتب فقهی نیست و بیشتر یک اثر تاریخی است. به علاوه آثار تاریخی و مانند آنها منابع فقهی بر منابع قدیمی ترمکی هستند. دنت بحق می‌گوید که، منابع تاریخی و فقهی قرن سوم هجری قصد کلیشه کردن مطالب را نداشته‌اند. اما این نظریه درباره منابع آنها صدق نمی‌کند و قابل تعمیم نیست. لذا باید مسائل از یکدیگر تفکیک شوند. برخلاف نظر دنت با مذاقه در تعدادی روایات در خصوص مناسبات ارضی و خراج در سواد و مقایسه آنها معلوم می‌شود که برعکس ادعای راویان شیوه اداره و تملک اراضی در سواد بلافاصله بعد از جنگ قادسیه بکار نرفته و به صورت روایت شده به وسیله عمر اتخاذ نشده است.

روایات دسته سوم با جزئیات متفاوت برآند که عمر به مردان قبیله بجيله متناسب تعدادشان (مطابق منابع یک چهارم سپاه قادسیه را افراد این قبیله تشکیل می دادند) زمین در سواد بخشید و این اراضی را بعدها از آنان پس گرفت. (بلاذری فتح البلدان، ۳۲۸؛ ابویوسف، الخراج، ۳۸) منابع دلیل استرداد اراضی و زمان آن را بیان نمی کنند. در مقابل این روایات شعبی می گوید، عمر به عثمان بن حنیف (وی برای مساحی اراضی سواد به کوفه اعزام شد) نوشت به جریر بن عبدالله بجلی مقداری زمین بده تا از آن معاش کند نه بیشتر و نه کمتر (طبری، تاریخ، ۱ / ۲۳۷۶). از این روایات و روایت اخیر از شعبی که اعطای زمین را به شخص جریر بن عبدالله محدود می کند، استنباط می شود که نوعی تقسیم زمین وجود داشته است. کلمه خمس در این روایت شعبی دلیل دیگری بر تقسیم اراضی است.

در اینجا بدون اینکه روایات اخیر بر دو دسته دیگر ترجیح داده شود، از مجموع آنها و از جریانهای تاریخی قرن اول هجری می توان نتیجه گرفت که فاتحین بعد از یک جنگ سخت و طولانی نمی توانستند به فاصله یک روز - مطابق منابع سعد روز بعد از فتح قادسیه درباره اوضاع سواد در نامه ای از عمر پرسش کرد - به مسائل ارضی بپردازند. بسیار قابل تردید است که آنان قبل از اینکه در کوفه مستقر شوند، می توانستند در میزان وسیعی با مسایل ارضی سواد مشغول شوند. منابع هم تصریح دارند که عثمان بن حنیف و عبته بن غزوان برای مساحی اراضی سواد به کوفه اعزام گردیدند. (بلاذری، فتوح البلدان، ۳۲۹؛ ابویوسف الخراج، ۴۴) بی تردید سعد و مسلمین فقط به تدریج می توانستند بر این امور وقوف یابند. از منابع به وضوح استنباط می شود که سعد در سواد مانند خالد در حیره ابتدا یک خراج سالیانه به میزان زمان ساسانی اخذ می کرد.

#### نتیجه:

در ارتباط با عمومی کردن زمین ها می توان پذیرفت که عمر، چنانکه برخی از روایات دسته اول و دوم می گویند، فقط تقسیم زمین های خراجی را ممنوع کرده باشد تا دهقانان و مردم را به ماندن در سواد تشویق کند و سپاهیان نیز به جهاد ادامه

دهند. با اما زمین‌های دولتی ساسانیان و خاندان آنان جزء غنایم بود و می‌بایست تقسیم می‌شد. شیوه دیگری نیز در آن زمان وجود نداشت و هیچ فرقی بین اموال منقول و غیر منقول که در جنگ به غنیمت گرفته می‌شد، نبود. این ظن وقتی قوی می‌شود که می‌دانیم سپاهیان عموماً در مناطق فتح شده، ساکن می‌شدند. دنت با تأکید می‌گوید، شواهد کافی و قطعی براینکه عمر زمین سواد را ملک وقف دانست، وجود دارد و در این اظهار نظر به بلاذری، طبری و ابویوسف استناد می‌کند (دنت، جزیه در اسلام، ۳۷، ۴۴، ۴۵) و در همین منابع روایات مخالف را نادیده گرفته است. عقیده دنت که می‌گوید: عمر اراضی سلطنتی و بایر را بنام دولت اسلامی به خود اختصاص داد، (دنت، همانجا، ۴۴، ۴۵) یقیناً مردود است. در عهد عمر شرایطی وجود نداشت که خلیفه اراضی نواحی مفتوحه را به خود اختصاص دهد. منابع همه در دقت عمر در تقسیم خمس و سخت‌گیری کم نظیری که راجع به خود و خانواده‌اش داشت، صراحت و اتفاق دارند. به علاوه اگر چنین ترتیبی وجود داشت، باید در منابع مطرح می‌شد. در عهد عمر هیچ تربیتی جز اختصاص یک پنجم اموال منقول و غیر منقول به بیت المال نبود و آن هم در محل جنگ تعیین می‌شد. اگر اراضی سلطنتی ساسانیان و زمینهای بدون صاحب، چنانکه برخی روایات می‌گویند، تقسیم نشد، به این معنی نیست که عمر در آن عهد که احکام جهاد دقیقاً رعایت می‌شد، آن را به نفع مسلمانان دولتی کرده و به تملک دستگاه خلافت درآورده باشد، آن هم در مورد جنگ قادسیه که سپاهانش را با غازیان جنگ بدر برابر کرده‌اند.

برعکس نظر دنت، اداره اراضی دولتی (صوافی) در عهد خلفای راشدین، با وجود رواج رسم قضاعه بعد از عمر، با دوران بعد تفاوت فاحش داشت. دنت خود در جای دیگر تحقیقش می‌گوید، معاویه بین مالیات اراضی خراجی و صوافی به دقت فرقی می‌گذاشت و قسمت‌های مهمی از اراضی صوافی را به خاندان و نزدیکان خود داد. (دنت، جزیه در اسلام، ۴۴) دقیقاً در عهد خلافت معاویه بود که اینگونه اراضی ضبط دستگاه خلافت شد و به منزله ثروت خلیفه محسوب و قابل خرید و فروش نبود. به علاوه این اراضی صوافی محدود به سواد نبود، بلکه همه اراضی دولتی را در ممالک مفتوحه شامل می‌شد. این جریان در عهد معاویه نیز خاتمه نیافت، نقطه اوج

آن در عهد حجّاج یوسف ثقفی است که غیر از زمین های دولتی زمین های مخالفان بنی امیه را نیز ضبط می کرد. چون این پدیده به هیچ وجه در حدود قوانین شرعی قابل توجیه نبود و خلاف آن بود، تعمداً چنین تحریفی در روایات راه یافت تا اتخاذ شیوه های ارضی رایج در دوران بنی امیه را به عمر منسوب کنند و بدین وسیله بدان مشروعیت بخشند. برخی تغییرات در اداره اراضی دولتی در عهد عمر بن عبدالعزیز (خلافت ۹۹ - ۱۰۱ هـ) این نظریه را تأیید می کند. بحث در این باره موضوع مقاله جداگانه است.

### منابع و مأخذ:

- ۱- ابن اثیر الجزری، عزالدین، کتاب الکامل فی التاریخ، حیدرآباد، ۱۳۸۸/۱۹۶۸.
- ۲- ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، ۶ ج، قاهره، ۱۹۴۸.
- ۳- ابو عبید، قاسم بن سلام، کتاب الاموال، قاهره، ۱۹۶۸.
- ۴- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، مصر، ۱۹۳۴.
- ۵- اجتهادی، ابوالقاسم، وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره اموی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۶- البلاذری، احمد بن یحیی، کتاب فتوح البلدان، به اهتمام صلاح الدین المنجد، قاهره، ۱۹۵۶-۵۷.
- ۷- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، مصر، ۱۹۵۸.
- ۸- حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی والدیینی والثقافی والاجتماعی، قاهره، ۱۹۵۳.
- ۹- الدوری، عبدالعزیز، تاریخ العراق الاقصادی من القرن الرابع الهجری، بغداد، ۱۹۴۷.
- ۱۰- ریس، ضیاء الدین، الخراج و نظم مالیه للدوله الاسلامیه، مصر، ۱۹۶۹.
- ۱۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ رسل و الملوک، لیدن، ۱۷ ج، ۱۸۷۹ به بعد.
- ۱۲- الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، کتاب احکام السلطانیه، قاهره، ۱۹۶۰/۱۳۸۰.

Becker.cH:Arabisches Papyri des Aphroditofundes. in:

Zeitschrift fur Assyriologie 20,1970.

D.ttenne.D.C:Conversion and the poll Tax in early Islam, Cambndige, 1950.

ترجمه فارسی کتاب از موحد، محمد علی، جزیه در اسلام

Fattal.Antonie:Le Statut égal des Non - Musulm Ans en Pays d' Islam Beirut 1958.

Grohmann A: Apercus de Papyrologie arabe, Etuoies ole Papyrologie I  
1932.

From the World of Arabic Papyri Cairo 1952.

Lokke gard, F: Islamic Taxation in the classical Period, 1950.

Schacht, J: The origins of Mbummadan Juris - Prudence, oxford 1950.

Schmmcker, W: Untersuchungen zu einigeu Wichtigen

bodenrechtlichen Konsequenzen der Islamischen Eroberungen, Bonn  
1972.

Well hausen. J: Das arabisches Reich uncl Sein Sturz, Berlin 1902.